

بررسی بحران‌ها

موضوع محوری میزگرد تخصصی این شماره از ماهنامه‌ی «نقد سینما» هم‌چنان بررسی نقش و جایگاه بخش‌های دولتی و خصوصی در سینمای ایران و شکل‌گیری و اثرات مثبت و منفی اندیشه‌سالاری، تهیه‌کننده‌سالاری، کارگردان‌سالاری و بازیگرسالاری است. مهمانان میزگرد این شماره‌ی مجله، از چهره‌های شاخص سینمای ایران در مقام کارگردان، آقایان «محمدعلی طالبی»، «علی‌رضا ریسیان» و «همایون اسعدیان» هستند. با حضور این عزیزان و آقای «جبار آذین» منتقد سینما و تلویزیون، بحثی را دامن زدیم که امیدواریم ماحصل آن در تکامل و پویایی سینمای ایران مؤثر باشد. لطفاً پیگیر مباحث میزگرد باشید.

محمد رضا لطفی



سلسله میزگردهای تخصصی سینمای ایران (۶)

سینما را به اهلش واگذار کنید!

چون سینماها از سال ۵۸ تا ۶۲ تعطیل بود و مدیریتی در کار نبود و تولیدی وجود نداشت. در سال‌های ۶۳ تا ۷۳ عاملی که باعث شد استراتژی مدیران بر اندیشه استوار شود فرمایش تاریخی امام راحل درباره‌ی فیلم‌ها بود؛ فیلم‌ها گاو یعنی سینمای اندیشمند و این یعنی ملاک و میزان. روشن است که اندیشه‌هایی که در این فیلم وجود دارد به صورت صددرصد با اندیشه‌های معنوی و دیدگاه‌های امام منطبق نیست و اگر ایشان از هر فیلم دیگری نام می‌بردند مسیر سینما به گونه‌ی دیگری رقم می‌خورد، کما این که فیلم‌های دیگری هم در قبل از انقلاب وجود داشتند که هم مطرح بودند و هم ارزش‌های هنری زیادی داشتند. به نظر من تنها دلیل عمده همین کلام بود و مدیران آن دوره با تیزهوشی به خوبی از آن بهره بردند. به عبارتی اندیشه حاصل کار فیلمساز و یا کسانی که مؤلف هستند می‌شود؛ قطعاً بازیگر و فیلمبردار مؤلف نیستند، چون تألیف برای خود دارای تعریف مشخصی است. بنابراین موفقیت سینما در آن دهه ماحصل استفاده‌ی درست مدیران از آن استراتژی بود و کسانی هم که در آن مقطع وارد جریان فیلمسازی شدند عمدتاً بچه‌های تحصیلکرده‌ی بودند و شما کم‌تر فیلمساز غریزی به معنای رایج آن در آن دوره مشاهده می‌کنید. از سال ۷۶ به بعد که تهیه‌کنندگی غالب می‌شود باز علت، نگرش مدیران در آن مقطع است، یعنی بعضی کارکردهای دولت و ممیزی‌ها کاهش پیدا کرد و جریان اصلاحات تأثیراتی را با خود به فرایند فیلمسازی آورد که این تغییرات در مجموع باعث شد نظارت و حمایت دولت محدودتر شود و امکان سرمایه‌گذاری و بازگشت سرمایه در فیلم‌ها بیش‌تر اتفاق بیفتد؛ طبیعتاً کسانی که از این فرصت استفاده کردند، تهیه‌کنندگان سینمای عامه‌پسند بودند. همین قضیه در نهایت منجر به استعفای آقای داد گردید و در واقع تبدیل به پاشنه‌ی آشیل شد چرا که بنده دیگر در بخش تهیه‌کنندگی سینما کسی را سراغ ندارم که تحصیلات سینمایی داشته باشد در صورتی که در بخش کارگردانی این امر به‌وفور دیده می‌شود؛ کارگردانان یا تحصیلات سینمایی کارگردانی دارند و یا گرایش‌های آن‌ها مانند تلویزیون، فیلمنامه و غیره به مقوله‌ی کارگردانی نزدیک‌تر است. بنابراین یک نگاه کاملاً تجاری

لطفی: ضمن عرض خیر مقدم خدمت مهمانان عزیز، در ابتدا از آقای آذین می‌خواهم که به‌طور اجمالی به موضوعات مورد بحث در جلسات گذشته بپردازند.

آذین: در میزگردهایی که تا کنون داشته‌ایم محور مباحث جلسات سینمای دولتی و خصوصی بود که بیش‌تر مهمانان از موضع سینمای خصوصی با قضیه برخورد کردند و ماحصل صحبت دوستان این بود که دولت باید دست از سر سینما بردارد و فقط نقش ناظر و حامی را ایفا کرده و بخش خصوصی سینما را اداره کند. در بحث‌های بعدی به این مقوله پرداخته شد که سینمای ایران بلامتکلیف است و به خاطر نبود قوانین مدون سینمایی، مدیران سینما، نویسندگان، تهیه‌کنندگان و فیلمسازان تکلیف خودشان را نمی‌دانند. ما در جریان این بحث‌ها می‌خواستیم بدانیم که به‌راستی تکلیف سینما و سینماگر چیست و آیا اداره‌ی سینما توسط بخش خصوصی نظریه‌ی درستی است، چون این نگرانی از سوی مدیران دولتی وجود دارد که با واگذاری آن به این بخش ممکن است آثاری ساخته شود که با فرهنگ جامعه و نگاه ایدئولوژیک مسئولان به سینما هم‌خوانی نداشته باشد. این کلیت مطالبی بود که در جلسات قبل مطرح شد، اما موضوع اصلی این جلسه تحلیل اوضاع سینمای ایران در سال‌های بعد از انقلاب است. در این سال‌ها سینما دوره‌هایی به اصطلاح کارگردان‌سالاری، نویسندسالاری و تهیه‌کننده‌سالاری را پشت سر گذاشته و در حال حاضر به جایی رسیده که بازیگرسالاری بر آن حاکم است. با توجه به مختصری که عرض شد بحث ما در این خصوص است که تکلیف سینمای ایران و عوامل دولتی و خصوصی و اوضاع تولید و عرضه‌ی فیلم در ایران چگونه است و این روند به کجا خواهد انجامید.

لطفی: آقای ریسیان، شما با این نظریه که سال‌های دهه‌ی ۶۰ به دلیل اندیشه‌سالاری جزو برگ‌های زرین و فاخر تاریخ سینمای ایران بوده و به مرور زمان تهیه‌کننده‌سالاری و در شرایط فعلی بازیگرسالاری بر سینما حاکم شده موافقت می‌کنید؟

ریسیان: احتمالاً منظور شما از دهه‌ی ۶۰ سال‌های ۶۳ به بعد است،



محمدعلی طالبی:
به نظر من سینمای ما
ستاره ندارد؛ پیش از
آن که ستاره‌یی بخواهد
گل کند یا مطرح شود
کنار گذاشته خواهد شد.
سیستم این‌گونه است
که کسانی ستاره باشند
که بعضاً ارتباطی اصلاً
به سینما ندارند!

جلسه هم چاپ شده و می‌توان به آن مراجعه کرد. یک نهادی باید به این تعارض عملی آشکار با فرمایشات رهبر معظم انقلاب رسیدگی کند؛ این چیزی نیست که بخواهیم درباره‌ی آن مناقشه و نکته‌سنجی کنیم، یک امر بدیهی در سینماست. اگر در سینمای مطرح دنیا ستاره‌ها می‌توانند باعث آمدن مردم به سینما شوند، حتماً کارگردانی بزرگ‌تر از آن ستاره فیلم را هدایت می‌کند این که کسی که زمانی تهیه‌کننده فیلم‌های سوپر تجاری بوده بیاید و با کمک یک فیلمبردار فیلمی را تولید کند و چهارتا اسم را کنار هم ردیف کند و به نمایش بگذارد مورد انتقاد وزیر واقع نمی‌شود، ولی در مورد فیلم سنتوری می‌گویند که باید از همان ابتدا که مجوز آن صادر شده مورد بررسی قرار بگیرد؛ آیا جایگاه مهرجویی با این کارگردان یکی است؟! این برای ما که در سینما هستیم ملاک است. سینمای عامه‌پسند از نظر دولت هیچ مشکلی ندارد؛ شکی هم نیست که این سینما همان سینمای فیلمفارسی است. پیش از انقلاب قبل از شروع فیلم یکسری عکس در پوزیشن‌های مختلف از بازیگرانی می‌گرفتند، بعد سینمادارها این عکس‌ها را می‌پرند و با آن‌ها قرارداد فیلم را می‌بستند؛ گاهی پیش‌قسطی هم می‌گرفتند و چپ‌سوا با همین پیش‌قسط فیلم را شروع می‌کردند. اگر این افتخار است که سینما به چنین جایی رسیده خب افتخار آن پیشکش مدیران و متولیان، اگر هم باعث سرشکستگی است مدیران باید پاسخگو باشند هرچند اگر قصد بر این است که یک خط سینمای تجاری و یک خط سینمای دولتی داشته باشیم از الان به شما بگویم که این سیاست با شکست مواجه خواهد شد، چون رابطه با مردمی که تعیین‌کننده و حامی این فرایند فکری هستند تکلیف این نوع سینما را از قبل روشن کرده است؛ فیلم‌های این دو دسته یا هزینه‌ی خود را در نمی‌آورند و یا تماشاگر محدود به معنای واضح و روشن دارند، بنابراین فرایند فروش فیلم دچار مشکل می‌شود و همان بلایی که در سال ۵۶ بر سر فیلمفارسی آمد بر سر این سینما هم خواهد آمد. تولید فیلمفارسی در سال ۵۶ به زانو درآمد نه در سال ۵۷ و به ۶ عنوان فیلم تقلیل یافت، چون تکرار باعث آن شد؛ البته اگر در سینمای هند هنوز تکرار جواب می‌دهد به این خاطر است که آن‌ها راه‌های دیگری هم در کنار تکرار می‌روند و علت

به سینما شکل گرفت؛ البته بد نیست چون به هر حال سینما یک کالای فرهنگی است، اما این دید تجاری با اهداف دولت به معنای حکومت نسبت به سینما تعارض پیدا کرد. در سال‌های ۷۶ تا ۸۰ حمایت‌های مالی به طرز کاملاً چشمگیری کاهش پیدا کرده بود. از سال ۸۰ به بعد مدیران در افکاری سیر می‌کردند که از واقعیت‌های موجود در سینما بسیار دور بود؛ ایجاد شهرک‌های عظیم سینمایی که ابزار و زیرساخت‌های آن اصلاً وجود نداشت، آوردن فن‌آوری جدید و تبدیل کردن ایران به قطب فنی منطقه و ... این فاصله فرصت خوبی برای آن دسته‌یی بود که سینمای تجاری را دنبال می‌کردند اما من با دوره‌یی که شما از آن به ستاره‌سالاری تعبیر می‌کنید مسئله دارم، چون به هر حال در دوره‌ی تهیه‌کننده‌سالاری تهیه‌کنندگان می‌دانستند پول، درآمد و سرمایه یعنی چه، ولی فاصله‌ی ستاره‌های ما با ستاره‌های واقعی و با بازیگری در عالم سینما فاصله‌یی نجومی است؛ چرا که در تمام دنیا ستاره بودن ابزار و شرایط خاص خود را دارد؛ درست مثل فوتبالیست‌هایمان که فقط قیافه‌شان شبیه بازیکنان فوتبال خارجی است و بازی کردن و تمایلات آن‌ها یک دنیا فاصله دارد با آن چه که باید باشد؛ وقتی جامعه از الگوهای قوی و مستحکم خالی شود در خلاء زندگی می‌کند و به سمت الگوهای سطحی پیش می‌رود؛ اگر این مسیر ترسیم شود، می‌بینیم که منحنی آن تنزل پیدا می‌کند. چرا سال‌های ۶۳ تا ۷۳ دوره‌ی درخشش سینماست؟ این را ما نمی‌گوییم همه می‌گویند، هم در داخل و هم در خارج، چون در آن دوره سینما متکی بر توان و تخصص فیلمسازان بود و آن‌ها عامل تعیین‌کننده هستند؛ فیلمسازانی که یا بهترین‌ها در قبل از انقلاب بودند و یا این که تحصیلات سینمایی داشتند. کاهش نقش کارگردانان به طراحی مدیریت سینما برمی‌گردد. این وضعیت فعلی پایان خط نیست و در آینده بدتر از این هم خواهد شد، چرا که ظاهراً قرار است اندیشه‌ها کنترل شود. کنترل اندیشه کاملاً با فرمایش امام راحل و همچنین با فرمایشات مقام معظم رهبری در گفت‌وگو با کارگردانان، متعارض است. ایشان در ابتدای جلسه فرمودند که این جلسه را برای تکریم کارگردانان برگزار کرده‌اند؛ چرا کارگردانان؟! ایشان می‌توانستند بقیه‌ی اهالی سینما را هم مخاطب قرار دهند. متن آن



علی رضار یسیان:

این وضعیت پایان خط نیست و در آینده بدتر از این هم خواهد شد چرا که ظاهر آقرار است اندیشه‌ها کنترل شود

همایون اسعدیان:

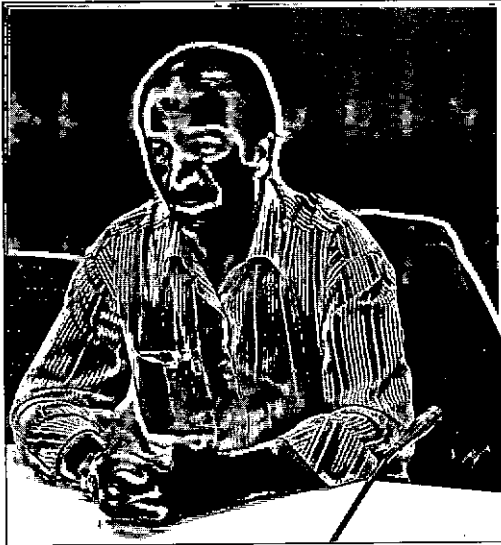
جز تعامل و گفت‌وگو با کسانی که در این زمینه تخصص دارند هیچ راه دیگری برای حل بحران‌های سینمایی وجود ندارد

ردیف‌های وسط حضور داشتیم و به حیات خودمان ادامه می‌دادیم، اما در این سه - چهار سال اخیر به نظر می‌رسد که اصلاً برنامه‌ی وجود ندارد... به‌خصوص در بخش‌های فرهنگی. پول بادآورده و بی‌زحمتی که حاصل فروش نفت است در میان تعدادی ارگان تقسیم و بدون هیچ توضیح و بازخواستی خرج می‌شود. عده‌ی در بنیاد سینمایی فارابی نشستند و برای تولیداتشان جشنواره‌ی ترتیب می‌دهند، در آخر هم در یک مهمانی شامی خورده و به هم خسته نباشید می‌گویند و می‌روند! پس برنامه‌ی مدونی وجود ندارد، یک سیستم دولتی است که فقط سعی دارد طرح‌ها و اندیشه‌های بزرگ مطرح کند اما آن بودجه‌ی سه - چهار میلیاردی که هزینه می‌شود تا اندیشه‌ی خاصی را به جامعه تزریق کند کاملاً بی‌فایده است و به هدر می‌رود؛ در این میان ستاره کیست؟ آیا خروجی سینمای ملی امثال گلزار است؟! ستاره‌ی وجود ندارد بنده با نظر آقای ریسیان درباره‌ی دکاوت و هوشمندی مدیران گذشته موافقم، امثال آقای داد و بهشتی هم آگاه به امور بودند و هم با چند نفر مشورت می‌کردند به طوری که هم سینمای هنری، هم اجتماعی و هم جنگی بتواند حیات داشته باشد و با امکانات اندکی که بود به خوبی عرضه شود ولی الآن این گونه نیست؛ مدیریت فعلی توانایی گذشته را ندارد در این میان تلاش‌هایی توسط همان افرادی که متعلق به دهه‌ی ۶۰ هستند انجام می‌گیرد، همین افراد هستند که جوایزی را به ارمان می‌آورند و سینما را روی پای خود نگه داشته‌اند؛ ساخت فیلم‌های تخت یا به قولی بی‌خطر با تمام نقشه‌هایی که کشیده می‌شود تأثیری نخواهد داشت، افرادی که در این زمینه کار می‌کنند دارای فکر و اندیشه‌اند و در نهایت کار خودشان را خواهند کرد باید جهت نگاه را عوض کرده این که عده‌ی در یک اتاق در بسته بنشینند و طرحی را مثلاً به ریسیان ارائه کنند که او هم عین آن را اکی کند جوابگو نخواهد

پرخرج بودن و سفارشی بودن سینمای پرهزینه را هم تماشاگر به خوبی متوجه می‌شود. حالا وظیفه‌ی ما به عنوان هنرمند و فیلمساز چیست و دیگران چه وظیفه‌ی بر عهده دارند؟

لطفی: آقای طالبی، شما با این مطلب که وجود ستاره برای فروش فیلم و جذب مخاطب به سینما و پیشبرد هدف کارگردان مؤثر است موافقید یا اصولاً با ستاره و ستاره‌سالاری مخالفید؟

طالبی: من در حد یک فیلمساز می‌توانم در این باره صحبت کنم. به نظر من سینمای ما ستاره ندارد؛ گلزار هم مانند بسیاری دیگر که آمدند و خود را ستاره می‌دانستند و رفتند، خواهد رفت. پیش از آن که ستاره‌ی بخواد گل کند یا مطرح شود کنار گذاشته خواهد شد. سیستم این گونه است که کسانی ستاره باشند که بعضاً ارتباطی اصلاً به سینما ندارند. در سینمای ما ستاره حاکمیت ندارد، دولت حاکمیت دارد و همه چیز به دست دولت است. بودجه‌های کلانی که از فروش نفت به دست می‌آید بین ارگان‌های مختلف تقسیم می‌شود و آن‌ها هم با بودجه‌های ۳ و ۴ میلیاردی که برایشان به مثابه پول خرد است بدون آن که اطلاعی از ساخت فیلم داشته باشند دست به این کار می‌زنند؛ پروژه‌هایی که نخواهند گرفت و حتی آن دسته آدمهایی که پروژه‌های دولتی در پی جذب آن‌ها هستند جذب نخواهند شد از این فیلمنامه‌ها به امثال من یا آقای ریسیان هم پیشنهاد می‌شود ولی به خاطر بی‌ارزش بودنشان قبول نمی‌کنیم و طبیعتاً بیکار می‌مانیم؛ گاهی سه یا چهار سال و از لحاظ اقتصادی به ما فشار می‌آید چون با آن تفکر نمی‌توانیم کار کنیم. دولت فعلی نمی‌داند دارد چه کار می‌کند، دست کم در زمینه‌ی سینما اطلاعاتش در حد دولت‌های قبلی نیست. دولت‌های قبلی با برنامه‌ریزی و کمک گرفتن از افراد مطلع تا حدی آن هم نه به صورت ایده‌آل سینما را پیش می‌بردند به شکلی که در عرصه‌ی جهانی در



جبار آذین:
راه اساسی حل
مشکلات و بحران‌های
سینما سپردن اداره‌ی
آن به طیف نخبه و
سالم بخش خصوصی
است و مدیران دولتی
باید محترمانه بر امور
سینما نظارت و از آن
حمایت کنند

روزمرگی است. مدیران ما چنان در چنبره‌ی مشکلات و کارهای روزانه گرفتارند که مشکلات بدیهی و شاخص را مشاهده نمی‌کنند؛ مانند کمبود سینما، طی سی سال گذشته متوجه نشدند که ما سینما کم داریم. ۳۰ سال سه نسل است، ما امروز در ارتباط با مشکلی صحبت می‌کنیم که سی سال پیش باید به آن پرداخته می‌شد؛ البته همیشه به آن پرداختیم ولی اجرا نکردیم، چون درگیر مسایل روزانه بودیم. در عین حال زمانی که ادبیات رایج در عرصه‌ی فرهنگ این است که من به خاطر انتقاد به جشنواره متهم به این بشوم که مشاعرم را از دست داده‌ام هم به جایی نخواهیم رسید. در پاسخ انتقاد، مشاعر من نباید زیر سؤال برود؛ این ادبیات ما را به جایی نخواهد رساند.

لطفی: آقای ریسیان، می‌خواهم سؤال صریحی را مطرح کنم و انتظار دارم به عنوان رییس کانون کارگردانان پاسخ بدون سانسوری به آن بدهید؛ چرا فیلمی مانند سنتوری که خودتان مثال آن را زدید باید توقیف شود و فیلم‌هایی نظیر مادرزن سلام و عروس کاغذی و مقوایی به راحتی اکران شوند؛ این مشکل تفکر کارگردانان ماست یا دولت و یا این که خودمان می‌خواهیم به این سمت گرایش پیدا کنیم؟

ریسیان: فیلم سنتوری را من توقیف نکردم که حالا بخواهم به این سؤال پاسخ بدهم، آن کسی که فیلم را توقیف کرده باید پاسخ بدهد درست است که این فیلم اشکالاتی از دید قوانین ممیزی داشته، اما حسن بزرگ آن دور کردن جوانان از مواد مخدر است؛ این را در مصاحبه‌ی هم به‌صراحت گفتم. اگر این حسن بزرگ که مهم‌ترین مشکل اجتماعی این مملکت است به آن چند ایراد کوچک نمی‌ارزید تقصیر من نیست. اگر من بودم قطعاً فیلم را اکران می‌کردم. فیلم آقای طالبی را هم که مشکلاتی برایش ایجاد شد در نمایش‌های حوزه دیدم. این فیلم با قوانین ممیزی مغایرتی نداشت. این مسئله برای من هم جای سؤال است که چرا فیلم‌هایی که به سمت ابتذال می‌روند در نمایش به مشکل بر نمی‌خورند اما فیلمی صاحب‌اندیشه که کارگردان آن دارای سوابق کار فرهنگی است هنگام عرضه با مشکل و مانع مواجه می‌شود؟! این را هم کسانی که تصمیم‌گیرنده هستند باید پاسخ بدهند.

لطفی: آقای آذین، به نظر شما ریشه‌ی این مشکل در کجاست؟ دولت یا سینماگران تجاری‌ساز؟

بود. عذر می‌خواهم اگر کمی پراکنده‌گویی کردم.

اسعدیان: آقای طالبی از آن دسته دوستانی هستند که امسال فیلمشان مورد بی‌مهری واقع شده، طبیعی است که کمی برآشفته باشند و همین برآشفته‌گی باعث شود که پراکنده‌گویی کنند، اما ذات حرف‌های ایشان درست و معقول است.

ما در این کشور انواع وزارتخانه را داریم که هر کدام وظیفه‌ی مشخصی دارند، هر وزیری هم که بیاید بنا نیست که مالیات را از ابتدا تعریف کند تکلیف مالیات روشن است؛ تنها نهادی که در کشور می‌تواند درباره‌ی مالیات تصمیم‌گیری کند وزارت دارایی است. ظاهراً در بخش فرهنگی نه تنها متولی مشخصی نداریم بلکه هر نهادی تعریف خودش را دارد، یعنی فیلمی که توسط حوزه ساخته می‌شود ممکن است از نظر بنیاد فراقلمی معقولی نباشد و به‌عکس؛ تعاریف آن‌ها با هم نمی‌خواند، این تعاریف دولتی هم‌چنین در بخش خصوصی نمی‌گنجد و جالب است که تمام مدیرانی که روی کار می‌آیند در ارتباط با هنر و به‌خصوص سینما علاقه‌مندند که از صفر شروع کنند و به ما آموزش بدهند که سینما چیست و کارکرد آن در این مقطع تاریخی چه باید باشد، به عبارتی می‌خواهند سینما را به ما یاد بدهند آن هم با یک‌سری جملات و اصطلاحات متافیزیکی که نه قابل اثبات است و نه قابل رد! مثل سینمای معناگرا، سینمای ملی، سینمای ارزشمند سینمای فاخر و غیره که بنده به‌شخصه معنی هیچ کدام از آن‌ها را متوجه نشدم؛ می‌خواهند بی‌تعریفی و بی‌برنامگی خودشان را ببوشانند و جلو بیایند. در این ۳۰ سال گذشته اتفاقاً ما بودیم که به مدیران سینما آموزش دادیم، ما به مدیران گفتیم که سینما سواى ارزشمند و معناگرا و غیره بودن جایگاه سرگرم‌کنندگی وسیعی هم دارد و تا آن مدیر سینما یاد گرفت، رفت و مدیر دیگری جایگزین او شد و دوباره آموزش‌های او به ما و به‌عکس تکرار شد؛ این آشفتگی در نهادهای فرهنگی هست و در این صورت ما به هیچ نتیجه‌ی جز خستگی نخواهیم رسید. ما از نهادهای فرهنگی تعریف مشخصی نداریم، هر مدیری برای خودش تعریف خاصی دارد؛ مثل خط قرمزهای نظام که تعریف مشخصی ندارند و هر مدیری می‌تواند آن را تفسیر کند. تعاریف مدیران هنری ما حتی در بخش ایدئولوژیکی که آقای آذین به آن اشاره کردند هم هیچ جایگاهی ندارد. یکی دیگر از مسایلی که طی این سال‌ها بسیار ما را آزرده کرده

همایون اسعدیان:

تمام مدیرانی که روی کار می‌آیند در ارتباط با هنر و به‌ویژه سینما علاقه‌مندند که از صفر شروع کنند و به ما آموزش بدهند که سینما چیست و کارکرد آن در این مقطع تاریخی چه باید باشد!



محمدعلی طالبی:

عده‌یی در بنیاد سینمایی فارابی نشسته‌اند و برای تولیداتشان جشنواره‌یی ترتیب می‌دهند، در آخر هم در یک مهمانی شامی خورده و به هم خسته نباشید می‌گویند و می‌روند! پس برنامه‌ی مدونی وجود ندارد

لطفی: چرا کانون بعد از مدتی از خود سلب مسئولیت کرد؟ ریسیان: به دلیل این که دولت وظیفه‌ی خودش را درست انجام نداد؛ این کار هزینه‌ی فکری و عملی و زمانی و حشمتاکی را از بچه‌های کارگردان می‌برد و تمام فحش‌ها را هم ما می‌خوریم، این جزو مسئولیت‌های دولت است ولی دولت می‌رفت و قایم می‌شد. امسال ۲۸ پروانه‌ی اول دادند یعنی از حدود بیش از ۶۰ پروانه نصفش کارگردان اول هستند؛ این ۲۸ تا واقعاً فیلم می‌سازند یا می‌خواهند آمار را بالا ببرند؟ چرا مطبوعاتی که در آن دوره بدترین تهمت‌ها را به ما زدند الآن ساکت‌اند و ارزیابی نمی‌کنند که کار این‌ها چیست و از کجا آمده‌اند؟! کسی سؤال می‌کند چرا این اتفاقات می‌افتد؟

لطفی: شاید علمیی معتقد بودند کسی که می‌تواند صلاحیت کارگردان را تأیید کند آن تهیه‌کننده‌یی است که سرمایه‌ی خود را در اختیار کارگردان قرار می‌دهد.

ریسیان: ما تعیین صلاحیت نمی‌کردیم.

لطفی: پس کسی که مورد تأیید کانون قرار نمی‌گرفت و نمی‌توانست جزو رتبه‌بندی شش نفری باشد می‌توانست مثل آن شش نفر دیگر فیلم بسازد؟

ریسیان: آن امتیازات و پارامترها همه نوشته‌شده و به صورت قانون بود فرض می‌کنیم حرف شما درست است؛ امسال ۲۸ پروانه‌ی ساخت صادر شده یعنی ۲۸ تا تهیه‌کننده داشتند، فیلم‌ها کجاست؟

لطفی: یعنی شما هم چنان معتقدید که آن سیستم، سیستم درستی بود؟ ریسیان: بسیار درست و درخشان بود؛ ما خودمان از این اولویت‌بندی کنار کشیدیم، دولت همچنان مایل است ما به کارمان ادامه دهیم چون برای آن‌ها هیچ هزینه‌ی نداشت و فحشش را هم ما می‌خوریم اما چرا باید این کار را بکنیم؟! ما مایل بودیم که آدم‌های با کارنامه‌ی بهتر و یا با تحصیلات و نگرش وارد سینما بشوند ولی الآن دولت چنین حساسیتی ندارد. به نظر من خود سینما عاملان بحران‌های سینمایی را ضربه فنی خواهد کرد؛ بحث صنف و شخص و تعداد نیست، سینما سیستمی پیچیده

آذین: درک نادرست از نگاه ایدئولوژیک به سینما عامل اصلی این قضیه است؛ اغلب کسانی که در عرصه‌ی سینما صاحب سمتی هستند این‌کاره نبوده و نیستند، این‌ها به بهانه‌ی نگاه ایدئولوژیک به فرهنگ و سینما یکسری تفکرات سلیقه‌یی خودشان را اعمال می‌کنند که در واقع یک نوع بازی با سینما محسوب می‌شود. صحبت از تهیه‌کننده‌سالاری و بازیگر سالاری بیش‌تر اداست تا این که واقعیت داشته باشد در مقطعی فیلمسازان ما اثرگذاران اصلی یک اثر سینمایی بوده‌اند اما این به معنی کارگردان‌سالاری نیست. سیاستگذاران فرهنگی ما هنوز به این باور نرسیده‌اند که تفکر دولتی سال‌های سال است که در سینما شکست خورده است. امروزه بسیاری از دوستانی که آثار ارزشمند فرهنگی می‌ساختند خانه‌نشین شده و بیکارند و در عوض انواع محصولات مبتذل و ضد ارزش تولید می‌شود! این ناشی از نابلدی آن دوستان بیکار است یا کارنابلدی تصمیم‌گیرندگان؟ طبیعتاً پاسخ به قسمت دوم سؤال برمی‌گردد، اما این موقعیت و مسند باید به هر بهانه‌یی از جمله تفکر نادرست قیمی بر سینما حفظ شود و تازه دستورالعمل‌هایی هم صادر می‌شود! دولت باید نقش ناظر و حامی را در این جریان ایفا کند، در غیر این صورت سینما حاصلی به جز بی‌هویتی و روزمرگی نخواهد داشت.

لطفی: آقای ریسیان، ممکن است درباره‌ی گزینش کارگردانان اول و ورود آن‌ها به عرصه‌ی سینما و این که گزینش آن‌ها که در سال ۷۸ به کانون کارگردانان محول گردید با شکست مواجه شد توضیح دهید.

ریسیان: چرا با شکست مواجه شد؟

لطفی: چون در آن مقطع کسانی که اسمشان درآمد دست کم تا یکی - دو سال هیچ فیلمی نداشتند و برخی افراد دیگر که از سوی کانون رد صلاحیت شده بودند فیلم ساختند.

ریسیان: خب چه کسی ساخت؟ ما کسی را رد صلاحیت نکردیم، کاری که ما انجام دادیم اولویت‌بندی بوده است؛ تمام کارگردانان موقفی که فیلم اول و دوم و الی آخر آن‌ها موفق بوده از مسیر کانون عبور کرده‌اند، حتی یک مورد هم غیر از این نداشتیم.



حضور کارگردانان سینما را در عرصه‌ی تلویزیون نمی‌پذیرفتند و نکته‌ی جالب این‌جاست که معتقد بودند در سینما نمی‌توان به موضوعاتی پرداخت که در مجموعه‌های تلویزیونی به آن‌ها پرداخته می‌شود! با توجه به این که مجموعه‌ی راه بی‌پایان به کارگردانی شما از تلویزیون پخش شده و از لحاظ محتوایی و تکنیکی نسبت به بسیاری از کارهایی که در چندساله‌ی اخیر چه در سینما و چه در تلویزیون شاهد آن‌ها بودیم کار شاخصی است، بفرمایید جبر زمانه باعث رویکرد شما به تلویزیون شد یا این که امری خودخواسته بوده است؟

اسعدیان: شما تا حدی پاسخ سؤال را خودتان دادید، رفتن من به تلویزیون بر اساس یک تجربه بوده اما یک فیلمساز یا یک کارگردان چه توقعی دارد؟ توقع دارد که در یک شرایط مناسب بتواند ذهنیات خودش را آن‌گونه که هست بسازد، این ایده‌آل یک کارگردان است؛ وقتی چنین شرایطی در تلویزیون برای ما فراهم است چرا باید رفتارهای بی‌ادبانه و تحقیرآمیز فلان مدیر را در بنیاد قارایی به جان بخرم؟ به جایی می‌روم که بسیار بازتر برخورد می‌کنند و رفتار مؤدبانه‌ی دارند. در سال گذشته شاهد پخش مجموعه‌ی تلویزیونی ساعت شنی هم بودیم که پخش چنین کاری در سینما عملاً غیرممکن است؛ وقتی مدیران تلویزیون به این سعه‌ی صدر رسیدند که با آثار پیشنهادی و آرایه‌شده این‌گونه برخورد کنند چرا باید خودمان را درگیر سینما کنیم؟ مناسبات اگران در سینما به قدری غیرقابل تحمل است که یک تهیه‌کننده و کارگردان اگر بخواهد به‌طور مستقل عمل کند قطعاً نابود می‌شود؛ چرا باید کسی ۳۰۰ یا ۴۰۰ میلیون هزینه کند و با هزار بدبختی و مرارت فیلمی را بسازد که موقع اگران نابود شود؟ در جلسات سینما همه چیز خوب و معقول است، ولی شرایط اجرایی متأسفانه بسیار ضعیف و آزاردهنده است.

لطفی: آقای ریسیان، شما هم قبول دارید که فضای تلویزیون به لحاظ شرایط کاری بسیار بازتر از فضای سینماست؟

ریسیان: بله و یک دلیل عمده‌ی آن این است که آقای ضرغامی خودشان ۳ سال معاونت سینمایی بودند و برخوردشان با بچه‌های کارگردان همیشه احترام‌آمیز بوده است، هرچند که خود ما تا کنون

است که عناصر متعدد آن زنجیروار به هم پیوسته‌اند در تاریخ سینما هم خوانده‌ایم صنعت سینما مدیریتی را که بخواهد به شکل دستوری با این عنصر پیچیده برخورد کند ضربه فنی خواهد کرد، اما خسارت آن به خود سینما باز خواهد گشت؛ این عمری که از ما به هدر می‌رود، هزینه‌های گزاف و دل‌سردی بهترین فیلمسازانمان حاصل وضعیت موجود سینماست. با توجه به سرمایه‌های عظیم مالی که در این مملکت وجود دارد با یک برنامه‌ریزی منظم دو - سه ساله به راحتی می‌توانیم سینمای منطقه را از هالیوود، بالیوود و غیره نجات دهیم، ولی متأسفانه نیروهای ما صرف کنترل کردن داخل می‌شود. آن کسی که بخواهد ما را از داخل کنترل کند یا زورش بیش‌تر است و یا عقلش، حالا که ظاهراً زورش بیش‌تر است ما هم سعی می‌کنیم با منطق و روش‌های عقلانی مقابل او بایستیم.

لطفی: من به نظر شما کاملاً احترام می‌گذارم هرچند خود بنده از منتقدان شیوه‌ی شما بودم. اگر طرح شما در سال ۶۳ هم به اجرا درمی‌آمد آیا امروز کارگردانی که در زمره‌ی کارگردانان شاخص قرار دارند ظهور می‌کردند؟

ریسیان: بنده عرض کردم که به لحاظ آماري مهم‌ترین کارگردانان آن ۶ سال همه از طریق کانون وارد عرصه‌ی سینما شدند؛ اگر این روش در آن سال‌ها هم اجرا می‌شد همین اتفاق می‌افتاد. شما بر اساس آمار، خلاف آن را به من ثابت کنید و یک استدلال را نشان دهید که بیرون در مانده باشد.

لطفی: وقتی فیلمی ساخته باشد چگونه می‌توان آن را نشان داد؟ **ریسیان:** تا ابد که قرار نیست فیلم نسازد! ما از سال ۸۳ روش خود را تعطیل کردیم، شما استدلالی را معرفی کنید که در آن دوره نتوانسته فیلم بسازد ولی بعد از تعطیلی آن روش دست به کار عجیب و حیرت‌آوری زده است؛ چنین چیزی را دست کم ما در آمار خودمان نداریم.

لطفی: آقای اسعدیان، در جلسه‌ی گذشته بحثی مطرح شد که به ورود کارگردانان سینما به عرصه‌ی تلویزیون می‌پرداخت؛ واضح است که تلویزیون گوی سبقت را از سینما برده چه از لحاظ موضوعات و چه از لحاظ کمی و کیفی، اما دوستان کارگردانی که در این جلسه مهمان بودند



علی‌رضا ریسیان:
آیا جایگاه
کارگردانی همچون
داریوش مهرجویی
در سینما با فلان
سازنده‌ی فیلم‌های
سطح پایین تجاری
یکی است؟

است. این گونه فیلم‌ها و مجموعه‌ها به راحتی مجوز گرفته و مورد حمایت واقع می‌شوند، اما فیلمی که اندیشه‌ی را مطرح می‌کند و حرفی برای گفتن دارد با موانع روبه‌رو می‌شود؛ چرا این اتفاق می‌افتد؟ بدیهی است که فیلمساز صاحب اندیشه نباید فیلم بسازد و یا فیلمی که ساخته اجازه‌ی اکران بگیرد و عملاً بایکوت می‌شود و فضا برای فعالیت افرادی ایجاد شده که هیچ دانشی از سینما ندارند و با رابطه و همان قضیه‌ی هزارفامیلی، فقط به صرف این که چرخ سینما به هر روی باید بگردد، مورد عنایت مسئولان سینما و تلویزیون واقع می‌شوند و فیلم می‌سازند؛ فیلم‌های این عده هم که فیلم و سینما نیست، صرفاً برای این است که چیزی ساخته شود و بودجه‌ی که اعتباریافته هزینه شود تا بگویند ما هم سینما داریم. این تفکری است که سینما را به سمت تولید کارهای کم‌ارزش و بی‌ارزش پیش می‌برد و باعث می‌شود آثار مورد قبول فرهنگ عمومی جاذبه ساخته نشود، چون اکثر چیزهایی که در این فیلم‌ها به آن‌ها پرداخته می‌شود همان‌هایی نیستند که ما در زندگی روزمره شاهد هستیم؛ قصه‌ها و تجملاتی‌اند که بیش‌تر در جوامع غربی و شرقی قابل ملاحظه است و همه‌ی این‌ها به خاطر این بوده که فرصت فکر کردن به مسائل و مشکلات جامعه و زندگی از مخاطب سلب گردد و تنها به این توجه بشود که این دختر چگونه به آن پسر برسد یا این که فردین چگونه به فروزان دست پیدا کند! مصداق آن هم فیلم‌های گنج قارونی فعلی است! باز هم تکرار می‌کنم که سینما باید به اهل آن واگذار شود و مدیران محترم به شکلی محترمانه بر سینما نظارت و از آن حمایت کنند تعاملی هم که دوست عزیزمان به آن اشاره کردند زمانی اتفاق خواهد افتاد که بین سینماگران و مدیران وجه مشتری وجود داشته باشد که فعلاً هیچ وجه مشترک خاصی وجود ندارد؛ یکی در جاده‌ی ناهموار حرکت می‌کند و دیگری در جاده‌ی خاکی، یکی قایق‌سواری بلد است و دیگری اصلاً قایق را نمی‌شناسد. بسیاری از کسانی که در عرصه‌های مدیریتی هستند سینماشناس نیستند و در نتیجه نمی‌توانند با کاربلدان به تعامل برسند؛ البته از آن سو هم در میان سینماگران افراد بی‌سواد، تاجر مسلک و مبلغان فیلمفارسی و غرب‌گرا کم نیستند!

برخوردی با ایشان نداشتیم ولی در اوایلی که پست را گرفته بودند به همراه گروهی از کانون خدمت ایشان رفتیم و همین برخورد را دیدیم؛ برخورد بسیار احترام‌آمیز و از منش اعتماد ما در جشنواره شنیدیم که مسئول مالی آن به یک کارگردان گفته که من زنگ می‌زنم به ۱۱۰ بیاید و تو را از این‌جا بیرون بیندازد؛ این اولین بار است که در سینمای بعد از انقلاب یک مالی‌چی (!) به خودش اجازه داده چنین برخوردی را با یک کارگردان داشته باشد. این یک بخش آن است. بخش دیگر این است که مخاطب تلویزیون با مخاطب سینما قابل مقایسه نیست؛ بهترین فیلم سینمایی در بهترین شرایط اکران یک میلیون بیننده دارد، بدترین برنامه و مجموعه‌ی تلویزیونی بیش از ۲۰ میلیون بیننده دارد. تا وقتی وضعیت به همین شکل ادامه پیدا کند قطعاً آمار رفتن کارگردانان از سینما به تلویزیون بیش از این‌ها خواهد شد. مطلب بعدی که در تمام دنیا وجود دارد این است که مثلاً اسپیلبرگ که یکی از بزرگ‌ترین کارگردانان سینماست یکی از بزرگ‌ترین تهیه‌کنندگان تلویزیون هم است؛ این مرزها دیگر مانند دوره‌ی کلاسیک وجود ندارد، به‌خصوص که منابع تولید محصولات بصری در کشور ما بسیار محدود است.

لطفی: آقای اسعدیان، در حال حاضر راه حل بحران‌های فعلی سینما چیست؟
ریسیان: سؤال خیلی سختی کردید، اما می‌گویند پرسش خوب خودش نیمی از پاسخ است؛ این سؤال از آن دسته سؤالاتی است که جواب آن منتفی است.

اسعدیان: جز تعامل و گفت‌وگو با کسانی که در این زمینه تخصص دارند هیچ راه دیگری وجود ندارد.

لطفی: آقای آذین، شما به عنوان منتقد سینما راه نجات از بحران‌ها و معضلات فعلی سینما را در چه می‌دانید؟

آذین: قبل از پاسخ به سؤال شما باید نکته‌ی را عرض کنم. تلویزیون ما به نوعی همان حرکت سینما را ادامه می‌دهد یعنی دور کردن سینماگران و مخاطب از اندیشه‌ورزی، چیزی که شما را به تفکر وادار نکند؛ حاصل هم تولید یک‌سری فیلم‌ها و مجموعه‌های خنثی و صرفاً سرگرم‌کننده

محمدرضا لطفی:

سال‌های ۶۳ به بعد به دلیل اندیشه‌سالاری
جزو برگ‌های زرین و فاخر تاریخ
سینمای ایران محسوب می‌شود، اما بعدها
تهیه‌کننده‌سالاری و اکنون بازیگرسالاری بر
سینما حاکم شده است



جبار آذین:
اغلب کسانی که در عرصه‌ی سینما
صاحب سمتی هستند این‌کاره نبوده و
نیستند، این‌ها به بهانه‌ی نگاه ایدئولوژیک
به فرهنگ و سینما یکسری تفکرات
سلیقه‌یی خودشان را اعمال می‌کنند

بله‌ند، بعد از این که فضا کمی آرام شد بجه‌های کارگردان را بخوانند و با آن‌ها صحبت کنند؛ تصور نکنند که این بجه‌ها دشمن خونی‌شان هستند خیر، آن‌ها دلسوزند و می‌خواهند کار انجام شود و فضا را عوض کنند. تا زمانی که این فضا عوض نشود و بگویند می‌زنیم شما را داغان می‌کنیم و بودجه‌های سه - چهار میلیاردی را خودمان هزینه می‌کنیم کاری از پیش نخواهد رفت؛ کما این که در دنیا هم نتیجه نداده است، یعنی وقتی شخصی مثل ستاتور مکاریتی می‌خواهد از این کارها بکند همه‌ی هنرمندان علیه او قیام کرده و کله‌پایش می‌کنند و آدمی مثل چاپلین را دوباره با عزت و احترام به جایگاه خودش بازمی‌گردانند و یا شخصی مثل زلاتوف در شوروی سابق که فکر می‌کرد با نابود کردن فیلمسازان می‌تواند آن‌ها را کنترل کند هم نتیجه نمی‌گیرد. بنابراین نگاه باید تغییر کند و فضای احترام متقابل حاکم شود، وقتی این فضا ایجاد شد ناخودآگاه آرامش به فیلمها هم منتقل می‌شود؛ مگر ما در دهه‌ی ۶۰ چه می‌ساختیم؟ سوژه‌های تند و تیز نمی‌ساختیم چون رفتار طرف مقابل به گونه‌ی بود که ما را به ساختن سوژه‌های محترمانه ترغیب می‌کرد. هر چه این فشارها بیش‌تر باشد تضاد با خواسته‌های طرف مقابل بیش‌تر رویت می‌شود؛ در جشنواره‌ی امسال دست کم ۱۵ فیلم نمی‌خواستند آبی باشند که طرف مقابل انتظار آن را دارد، این یک مسئله‌ی دیالکتیک است. دولت باید سوپاپ اطمینان دیگ را کمی باز کرده و افراد تندروی که در آن وجود دارند را کنترل کند تا کارگردانان بتوانند با آرامش بیش‌تری به کار بپردازند.

لطفی: با تشکر از حضور شما عزیزان در این جلسه و به امید روزی که سینماگران شب را با افکاری آسوده به صبح برسانند ■

لطفی: آقای طالبی، راه حل عملی برای خروج سینما از بحران‌های فعلی را چه می‌دانید؟

طالبی: من فقط می‌توانم به شکل کلی مطالبی را عرض کنم، خیلی تخصصی نمی‌توانم در این باره صحبت کنم چون در تخصص من نیست؛ ما باید فیلم‌مان را بسازیم، همین قدر هم که بتوانیم کار خودمان را درست انجام بدهیم خیلی هنر کردیم. تنها چیزی که به نظر من می‌رسد این است که دولت باید کاملاً خود را کنار بکشد، چرا که زیادی دارد مداخله و نفوذ می‌کند و فکر می‌کند که در این نفوذ موفق است؛ باید این سختگیری‌ها را در همه‌ی زمینه‌ها کنار بگذارد. این که در آستانه‌ی جشنواره ده - دوازده فیلم را کنار بگذارند و فلج کنند کار درستی نیست؛ خود من مریض شدم و تمام بدنم جوش زد، البته جشنواره هیچ‌گاه برای من اهمیت نداشته اما وقتی یک تهیه‌کننده‌ی زحمتکش بخش خصوصی سرمایه‌ی خود را گذاشته من هم وظیفه‌ی خود دانستم که به او کمک کنم. این سختگیری که دولت می‌کند و یک ماه بعد به تمام فیلمها اجازه‌ی اکران می‌دهد یعنی چه؟! یعنی همه‌ی ما باید فدای انتخابات شویم؟ نباید این کار را بکند و اجازه بدهد این کار را انجام دهند؛ نباید به کسانی که متخصص نیستند و کلاس این کار را ندارند اجازه‌ی مداخله بدهد، این افراد خطرساز هستند جشنواره‌ی امسال واقعاً داشت می‌خواست، تا آن‌جا که من اطلاع دارم چیزی نمانده بود اکثر کارگردانان فیلمهای خود را از جشنواره خارج کنند؛ این یعنی فاجعه، یعنی جشنواره‌ی در یک چشم بر هم زدن نابود می‌شود. راه حل این است که این آقایانی که این قدر تند می‌زنند و فضا را به این شکل ایجاد کرده‌اند کمی ترمز کنند و اجازه‌ی تنفس به کارگردانان